

های انقلاب ایران (آزادی و برابری) آگاه هستیم. با خانواده‌های این عزیزان حشر و نشر داشته‌ام و به ستم مضاعفی که بر ایشان رفته است واقفم. در نتیجه نوشتن و تحلیل چپستی کوچ و اسپین مهسا - همچون دخترم - سخت تلخ است! دست و دلم می‌لرزد و از خواننده می‌خواهم لرزش این متن را به همین حساب بگذارد!

۱. **روایت پولیس و ناباوری مردم!** برخورد خشن پولیس با مسالمت‌آمیزترین شکل تجمع و اعتراض حتا با شمار اندک به عنوان فکت مسلم بارها اثبات شده است. پنج سال پیش در جریان یک تجمع پنجاه تا حداکثر شصت نفره متشکل از زنان و افراد عموماً سالخورده بدون آن که شعاری در کار باشد یک سرگرد پولیس چنان با باطوم به شانه من کوبید که هنوز از درد آن رنج می‌برم. این در حالی بود که من قصد داشتم با آن سرگرد پولیس فقط صحبت کنم و اجازه ورود به گورستان امامزاده طاهر را بگیرم. برای بزرگداشت سال‌یاد درگذشت احمد شاملو و چند دقیقه شعر خوانی. مراسمی یک‌سره ادبی و فرهنگی و صدالبته مسالمت‌آمیز و تهی از هرگونه شعار ضدحکومتی! ضارب یک سرگرد میان‌سال و با تجربه پولیس بود نه یک سرباز تحت فرمان و ناآگاه! دو سال پیش از آن یک سروان پولیس در پاسخ به شکایت ما - در خصوص سرقت خشن کیف یکی از اعضای خانواده و جراحت برداشتن وی - با تحکم به من گفت: "اگر این خانم حجاب چادر داشت و کیفش زیر چادر بود هرگز دچار چنین حادثه‌ای نمی‌شد!" تمام! این‌ها شرح مصیبت نیست! واقعیتی است روزمره. ضربه زدن علنی به شانه یک نویسنده حرفه‌ای و شناخته شده شصت ساله که بدون یک کلام بی احترامی قصد ورود به گورستان و اهدای گل داشته از سوی سرگرد پولیس نماد بارز رفتار همان پولیسی است که رئیسش مدعی است در خفا حتا یک تلنگر به دختر مغضوب نزده است. این همان پولیسی است که در روز روشن وقتی دختری مشابه مهسا را به همان دلیل دستگیر می‌کند و در مقابل ماشین ون خود، مادر شجاع دختر بازداشتی را می‌بیند بی توجه به احساس مادر؛ او را زیر سپر خود می‌گیرد و رد می‌شود. این واقعیت که مردان همیار زنان گشت ارشاد در راستای همکاری با زنان پولیس به ضرب و زور بازوی کلفت خود دختران را به داخل ماشین‌های ون می‌کشند؛ ادعا نیست، مستند به ده‌ها فلم و فکت است.

۲. **به لحاظ موقعیت اجتماعی و فردی مهسا یک انسان معمولی و شهروند عادی بوده است.** او در حول و حوش پارک طالقانی تهران دستگیر شده و به بازداشتگاه وزراء منتقل گردیده است. یکی از اماکن قطعی استقرار پولیس گشت ارشاد در پارک‌ها و گردشگاه‌های عمومی و ورودی و خروجی متروهای تهران است. به جز پارک‌ها و اماکن تفریحی عمومی بیش‌ترین دستگیری زنان "بدحجاب" نه در لابی هتل اینترکنتیننتال و هیلتون و شرایتون و هما و اسپیناس پالاس و ویستریا و رکسان/نووتل تهران - که زنان مهمان در لابی‌های شان از زنان پارسی نیز به روزتر لباس می‌پوشند - بلکه در بخش ورود و خروج متروها صورت می‌گیرد. کسانی که برای تردد خود از مترو استفاده می‌کنند و یا برای هواخوری به پارک‌های بدون ورودیه و عمومی می‌روند در شمار محروم‌ترین و فقیرترین و فرو دست‌ترین بخش طبقات ایران هستند. به ویژه در برهه‌ای پیدمی هنوز سرکش کرونا مترو سواران تهران دیکنزه شده را باید در صف مردم کارگر و زحمتکش قرار داد. اکثریت کمی جمعیت کشور را همین بخش از جامعه زخم خورده از گسل طبقاتی تشکیل می‌دهند. سردار قالیباف (رئیس پولیس اسبق تهران) کمیت این بخش را در جریان مناظرات "انتخابات ۹۶" دقیقاً ۹۶ درصد اعلام کرده بود. یعنی ۹۶ درصد فقیر و بی همه چیز در مقابل ۴ درصد دارای همه چیز و در واقع طبقه بورژوازی ایران! برخورد سخت خشن و خصمانه پولیس با این بخش از جامعه و در عین حال "ماشئات" شگفت‌ناک با زنان ۴ درصدی واقعاً نمایانگر دفاع طبقاتی پولیس از منافع بورژوازی ایران است! بگذارید با فکت صحبت کنیم! همان شبی که مهسا در بیمارستان کسرای تهران برای همیشه خوابیده بود و تمام خیابان‌های منتهی به بیمارستان از طرف پولیس مهر و موم شده بود من به اتفاق چند نفر دیگر گشتی در خیابان‌های ۴ درصدی‌های شهر

زدیم. از قیطره تا فرمانیه و اندرزگو. من که خود از جنوبی‌ترین نقطه تهران برخاسته‌ام انتظارم این بود که لابد به بهانه اربعین بخش‌های "خوش‌نشین" و "از مابهران" تهران – که در "لاکچری" بودن چند سور روی قصرهای مونت کارلو زده و اتومبیل‌هایش در کمتر خیابان لوکس اروپائی دیده می‌شود- خاموش و سیاهپوش باشد. به مناسبت مراسم اربعین! اما چنین نبود. مطلقاً چنین نبود. نه فقط چنین نبود بلکه به عکس پنداری ما به قاره ای متفاوت و سرزمین عجایب قدم نهاده‌ایم. دختری در بیمارستان به خاطر "بدحجابی"، "از نفس افتاده" بود اما در این قاره تحقیقاً و عیناً هیچ دختر و زنی هیچ نوع حجابی نداشت. نه روسری و نه حتی یک مانتوی عادی! این اغراق نیست. مشاهده عینی است. رستوران‌های شیک و پیک همه باز بودند و موسیقی پاپ و شاد پخش می‌کردند. یک عده می رقصیدند. از همه جا صدای خنده بلند بود. در تمام دو سه ساعتی که ما در این قاره از سیاره پایتخت جمهوری اسلامی با ماشین فکسنی و "محقرمان" چرخیدیم حتی به یک مورد گشت ارشاد و مشابه برنخوردیم! حتی یک مورد! پورشه سواران دختر و پسر مشغول حال کردن بودند. در هوائی تازه و زیر درختان جنگلی قیطره که معابر این قاره را "طراوتی بهشتی" می بخشد، شیشه اتومبیل‌ها پائین بود و ما از صدای آبی و اندی و گوگوش تا جنیفر لویز و بریتنی و.... "لنت" می‌بردیم! مجانی! توفیق اجباری. ساعت یک بامداد شده بود. مهسا را احتمالاً به سردخانه سپرده بودند. رستوران‌های قلهک اما کماکان غذای ایتالیائی با سس و سالاد فرانسوی "سرو" می کردند. در بخش دیکنزه شده شهر – که قاره‌ای است دیگر از جنس "جهان سوم" و مسکن "دوزخیان زمین" – اما غذای نذری اربعین تمام شده بود و عده‌ای از کارتون خوابان ساکنان سوراخ‌های زیر پل‌های عابر پیاده ناامید برگشته بودند.

«در برابر کدامین حادثه / آیا / انسان را دیده‌ای / با عرق شرم بر جبینش؟»

احمد شاملو

نیازی به دانش و تحلیل اقتصادی سیاسی نیست. یک ساعت وقت بگذارید. روز یا شب. سری به این سرزمین عجایب – قیطره کفایت می‌کند- بزنید تا هم مفهوم "حکومت مستضعفان" دست‌تان بیاید و آزادی حجاب برای زنان بورژوازی ایران را درک کنید و هم به عمق این جمع‌بندی ساده ایمان بیاورید که :

"بورژوازی ایران حرص و اشتهاهای سیری ناپذیری برای انباشت سرمایه دارد و از این لحاظ در صدر بورژوازی جهانی جا خوش می‌کند!"

راستش نه حال و حوصله‌اش را دارم و نه توان جسمی طولانی نوشتن را و ادامه این بحث بدیهی را. فقط به چند نکته ضروری اشاره می‌کنم و می‌گذارم و می‌گذرم:

۳. برای دولت و حکومت و پولیس جمهوری اسلامی حجاب خط قرمز نیست. برخورد با "بی حجابی" – چنان که با فکت گفتم و هر کس دیگری می‌تواند آمپر یک ببیند- حربه‌ای است برای ایجاد دلهره در میان زنان طبقه کارگر و زهر چشم گرفتن از خانواده‌های زحمتکش و به رخ کشیدن اقتدار دولت و قدرت پولیس! گیرم که مبارزه با حجاب اجباری و هر نوع دیگری از آزادی‌های فردی و اجتماعی وظیفه مبرم سوسیالیست‌ها و پیشتازان جنبش کارگری است.

۴. **جمهوری اسلامی ناتوان از پاسخ به مطالبات اصلی کارگران و زحمتکشان** از دستگاه سرکوب خود برای جبران قهرآمیز عجز خود در تأمین معاش مردم بهره می‌گیرد. پولیس وارد معرکه می‌شود تا مردم از گرانی مرغ و گوشت و نان (دی-جدی- ۹۶) و سوخت (آبان-عقرب- ۹۸) و مسکن و بیکاری و دستمزد نازل و چند برابر شدن کرایه خانه و دارو و ترانسپورت و آب و برق و تخریب محیط زیست و غیره سخن نگویند. هیچ "شهروند" ساکن ونک به بالا نسبت به اجاره خانه پنجاه میلیون تومانی یا آپارتمان متری صد میلیون تومانی و یا نداشتن بیمه بیکاری و گرانی دارو و هزینه هنگفت درمان و قصر موسوم به بیمارستان و شهریه صد میلیون به بالای مدرسه خصوصی اعتراضی ندارد. از

خیابان انقلاب بگیر و بیا تا نواب و جوادیه و شوش و دروازه دولاب و تیردوقلو و تا شهرک‌های زاغه نشینی همچون اسلامشهر داستان اما متفاوت است. اینها را گفتم تا گفته باشم اعتراض سراسری جاری نسبت به "از نفس افتادن" دختری معصوم در واقع اعتراض به شرایطی است که در آن زندگی معمول – حتا زیر چتر یک نظام بورژوائی متعارف – برای مردم کارگر و زحمتکش ناممکن شده است. این جامعه دیگری است که می‌جوشد و سرریز می‌شود. بشکه باروتی است که هر آئینه منفجر می‌شود. تانکری است از بنزین که هر لحظه دچار حریق می‌شود. واکنش اردوی کار و زحمت به آن برنامه‌ای که رئیسی و مخبر و م. رضائی تحت عنوان "جراحی اقتصادی" گره‌گشای مشکلات مردم دانسته بودند در روزهای آخر شهریور-سنبله- ۱۴۰۱ در خیابان‌های بیش از ۶۰ شهر تا کنون فریاد کشیده شده. این واکنش ممکن است به همدردی با مردم کردستان و یک خانواده زحمتکش سقزی تعبیر شود اما علاوه بر این حس انسانی و همبستگی مبارک داستان دیگری در جریان است.

۵. جامعه ایران از دی- جدی- ۹۶ به بعد وارد برهه تازه‌ای شده است. این جامعه دیگر آن حجم بی شکل و انبوه خاموش و خاکستر نشین برآمده از دهه شصت نیست! جامعه‌ای نیست که در درون آتش جنگ و "شیربهای سردار سازندگی" به نهادهای برتون وودز در راستای نئولیبرالیزه شدن اقتصاد سیاسی کشور، شوراها و کارگری اش را قلع و قمع کرده باشند، پیش‌تازان سوسیالیستش را لت و پار کرده باشند، اشرافی‌گری و مازراتی سواری را به یک هنجار پسندیده تبدیل کرده باشند، انباشت سرمایه و بورژوا شدن را مساوی استعداد و زرنگی و ژن خوب جا زده باشند، مفت خری کارخانه‌ها و زمین خواری و جنگل خواری و مفت خوری و رانت و برج سازی و تراکم مجانی و تصاحب بنگاه‌های مالی بی حساب و کتاب و پولی کردن دانشگاه‌ها و مدارس و بیمارستان‌ها را به عنوان مزایای خصوصی سازی و کوچک کردن دولت جار زده باشند.... تنها یک جامعه سرکوب و منکوب شده در قبال این درجه از گسل طبقاتی – فراتر از شکاف طبقاتی – خاموشی پیشه می‌کند. جامعه‌ای که همچون یک بیمار ایدزی؛ سوخت و سازهای تدافعی و ایمنی‌اش را سلب کرده باشند و همه روزه به اندام ضعیف و فاقد قدرت دفاعی‌اش حمله کرده باشند. نه! این جامعه – به ویژه در آخرین روزهای تلخ و سیاه شهریور [سنبله] – نشان داد که به تدریج به خود آمده و ساز و کارهای تدافعی و تهاجمی‌اش را یافته است.

۶. سرکوب. گفتیم که پاسخ حکومت به هر مطالبه مردم زحمتکش - از نان و کار گرفته تا دستمزد مکفا و مسکن و محیط زیست و رفاه و آزادی – پولیس است و بس! پیش از انتخابات وعده ساخت و ساز یک میلیون مسکن در سال و ایجاد اشتغال آنهم با "یک میلیون تومان" و مهار تورم و.... می‌دهند و یک سال پس از انتخابات بهای مسکن و کرایه خانه و لانه را به جایی می‌رسانند که مردم مستأصل به اتوبوس خوابی و حاشیه نشینی پناه می‌برند. با این حال واقعیت این است که دستگاه سرکوب حکومت و دولت خوب و دقیق کار می‌کند. نظام حاکم تصمیم گرفته است حتا با صرف بیشترین هزینه از سیاست سرکوب به هر شکل ممکن کوتاه نیاید! اما آنچه که در این ساز و کار تغییر کرده است بی اثر شدن سیاست سرکوب حتا سرکوب خشن است. تنگ شدن حلقه‌های اتصال جنبش‌های اعتراضی از سال ۹۶ تا کنون با وجود اتخاذ همین سیاست صورت بسته است. سیاست سرکوب تا زمانی که خیابان به کارخانه نچسبیده است کماکان جواب خواهد داد. لابد جواب خواهد داد. این فقط یک احتمال است. در عین حال و با وجودی که جامعه از سطح خشن سرکوب آگاه است اما تحمیل هر ناترازمندی اجتماعی، از سوی مردم کارگر و زحمتکش تحمل نمی‌شود و با اعتراض خط می‌خورد. مفهوم سراسر این ساز و کار مؤید این امر است که جامعه نه فقط با شلیک پولیس عقب نمی‌نشیند بلکه پاسخش به چنین سیاستی تعرض متقابل است. ده‌ها مورد فرار پولیس از دست مردم خشمگین معترض مؤید همین ویژگی جدید است. به عبارت ساده‌تر ترس مردم از پولیس و سرکوب ریخته است. تمام!

قوی قربانی سقزی اینک در گورستان آیچی کنار رفیق عزیز ما عمر شاکری آرام گرفته است. در دفاع از به خاک
افتادن نابهنگام این قوی زیبا صدها جان شیفته مجروح شدند و جمعی نیز به خاک و خون غلتیدند. تاریخ اما گواهی
خواهد داد که از اعماق خاکستر تن و جان سوخته قوی ما ققنوس رهانی عروج خواهد کرد.

۳۰ شهریور-سنبله- ۱۴۰۱ / ۲۱ سپتمبر